



منبر مکتوب ویژه ایام تشییع رهبر شهید انقلاب

«خونخواهی؛ فریادِ حیات»

@Hawzah_Panahian



تهیه و تنظیم:
حجت الاسلام علی حیدری



برای عضویت در کانال «حوزه و تبلیغ» اسکن کنید



آنچه مسلم است
گرمینان جنایتکاران را
بایستی گرفت و آنان را
به سزای اعمال
مجرمانه شان رساند.

رهبر انقلاب
۷ تیر ۱۴۰۵



فهرست

جلسه اول : خون مظلوم و بیداری دل

۷	خلاصه
۹	حس انتقام و خون خواهی؛ از سلامت فردی تا حیات اجتماعی
۱۰	بُعد فردی انتقام
۱۱	امتحان امت بعد از پیامبر اکرم ﷺ
۱۴	آیه قرآن درباره قتل مظلوم و ولی دم
۱۶	انتقام و تربیت انسان قوی
۱۷	حس انتقام؛ عامل حیات جامعه
۲۰	حساسیت انسانی در برابر مظلوم
۲۱	جامعه بی درد، مسئول بی درد تولید می کند
۲۳	خون شهید و آباد شدن جامعه
۲۴	روایت امام صادق علیه السلام درباره یاد مصائب امام حسین علیه السلام
۲۶	روضه حضرت زینب علیه السلام

جلسه دوم: وقتی یک ملت خونخواه می شود

۲۹	خلاصه
۳۱	تمدن غرب و نقش صهیونیست ها
۳۲	حذف قصاص و ضعیف شدن جامعه
۳۳	مقررات ترس آفرین و ضرورت قدرت اجتماعی
۳۴	آیه ای درباره نصرت مؤمنان

۳۵	مدرسه، نظم و تعاون
۳۶	تفاوت امنیت مردمی با امنیت دولتی
۳۶	تجربه‌های امنیت مردمی در جامعه ما
۳۸	حساسیت مردم نسبت به ظلم
۳۹	بیماری بی حسی اجتماعی
۴۱	انتقام و خون‌خواهی در فرهنگ عمومی
۴۲	قتل فردی و قتل اجتماعی
۴۳	چرا انتقام خون سیدالشهدا هنوز گرفته نشده است؟
۴۴	ترس دشمن و ضرورت تشدید آن
۴۵	دل‌سوزی برای جامعه
۴۸	نمونه‌ای از اثر عزاداری
۴۹	تجربه جنگ و بحث ترس از دشمن
۵۰	بازار شام، امام سجاده علیه السلام و مسئولیت مردم
۵۲	روضه امام سجاده علیه السلام در شام

• جلسه اول:

• خون مظلوم و بیداری دل

« خلاصه

ما در وضعیتی قرار گرفته ایم که امامان به شهادت رسیده و مفهومی به نام انتقام و خونخواهی، به یک مفهوم کلیدی و راهبردی تبدیل شده است. این احساس انسانی و ایمانی، اگر درست فهمیده شود، هم برای فرد سازنده است و هم برای جامعه. انسان باید در درون خود تکلیفش را با خون مظلوم روشن کند؛ زیرا فاصله گرفتن از حس انتقام، گاهی از ترس، راحت طلبی، کمبود محبت و عافیت جویی برمی خیزد. خونخواهی مظلوم، انسان را از انفعال بیرون می آورد و جامعه را زنده نگه می دارد. اگر جامعه نسبت به خون شهید و مظلوم بی حس شود، به تدریج بیدرد و مرده می شود؛ اما یاد شهید، غضب نسبت به ظالم و طلب انتقام، حیات، غیرت و عزت را در دل مردم زنده می کند.



« حس انتقام و خون خواهی؛ از سلامت فردی تا حیات اجتماعی

معمولاً کسانی که می خواهند با برخی حقایق دینی مخالفت کنند، چه امروز و چه در طول زمان، گاهی از باب علم، دانش و تجربه بشری وارد می شوند و گاهی از باب عقل، اندیشه و مصلحت سخن می گویند.

در میان یک وضعیت خاص قرار گرفته ایم؛ امامان به شهادت رسیده اند و مفهومی به نام «انتقام» و «خون خواهی» به مفهومی کلیدی و راهبردی تبدیل شده است. نگرانی این است که این مفهوم درست فهم نشود؛ درست تبلیغ نشود؛ سطح پایین تلقی شود؛ یا دیگران دوباره با علم بازی و بهانه های مشابه با آن مخالفت کنند، مخصوصاً که در تمدن غرب زمینه های شدیدی برای مخالفت با انتقام، قصاص و چنین مفاهیمی وجود دارد.

در غرب، در بسیاری از جاها حکم قصاص به این معنا پذیرفته نیست. به ندرت اعدام می کنند؛ بی گناه را در خیابان زیاد می کشند، اما قاتل را کمتر اعدام می کنند. این تعارضی بسیار وحشتناک است. به هر حال، کسانی که بخواهند بهانه بیاورند و این مفهوم را کم ارزش قلمداد کنند، بهانه هایی در دست دارند.

در این بحث، به ابعاد روان شناختی و جامعه شناختی انتقام و خون خواهی پرداخته می شود تا روشن شود این احساس انسانی و ایمانی، نه تنها معنای عقلانی و علمی دارد، بلکه برای فرد و جامعه بسیار سازنده است. یک انسان، وقتی حس انتقام را در خودش بیدار می کند،



چه بدی‌هایی را در خودش از بین می‌برد؛ و یک جامعه، وقتی شعار انتقام را می‌دهد، چه خوبی‌های فراوانی را در آن جامعه ایجاد می‌کند؛ حداقلش امنیت است.

این شعار انتقام باید بسیار سنگین‌تر از فضای کنونی مطرح شود؛ تا زمان تشییع پیکر امام شهیدمان که اکنون، به هر مصلحتی، به تأخیر افتاده است. همین تأخیر را باید از این جهت به فال نیک گرفت که آمادگی ذهنی و روحی بیشتری برای شعار این تشییع فراهم شود؛ زیرا یکی از شعارهایی که مردم در این تشییع خواهند داد، شعار انتقام خواهد بود.

این همان انتظاری است که در زیارت عاشورا و در ایام محرم وجود دارد. در زیارت عاشورا، دست‌کم دو مرتبه به طلب انتقام خون ابا عبدالله الحسین علیه السلام تصریح شده است. اساساً ذکر امام زمان، علیه السلام، همیشه با انتقام خون سیدالشهدا همراه است؛ در حالی که هزار سال، بلکه نزدیک به هزار و چهارصد سال، از آن ماجرا گذشته است، اما مفهوم انتقام و قصاص همچنان زنده است.^۱

« بعد فردی انتقام

موضوع انتقام ابعاد مختلفی دارد. فعلاً بحث بر بُعد فردی آن متمرکز است؛ یعنی هر کسی، در خانه خودش، بدون توجه به بیرون، در فکر خودش، و جدا از فریادهایی که باید در جامعه بزند، واقعاً تکلیف خود را با حس انتقام روشن کند. انتقام معمولاً در انسان به صورت غریزی پدید می‌آید؛ ولی

۱. در زیارت عاشورا دو تعبیر مربوط به طلب خون‌خواهی آمده است: «أَنْ يَرْزُقَنِي ظَلَمَ تَارِكٌ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و نیز «أَنْ يَرْزُقَنِي ظَلَمَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ». این عبارات در متن زیارت عاشورا نقل شده‌اند.

نه تنها این حس انتقام، که به صورت غریزی می‌آید، توسط دین تأیید شده است، بلکه باید بسیار بیشتر هم رشد کند. ممکن است انسان در موارد شخصی از حس انتقام صرف نظر کند؛ اما در موارد اجتماعی، در مواردی که شهیدی در راه دفاع از مردم به شهادت می‌رسد، یا کسانی می‌خواهند فضای جامعه را ناامن کنند، مسئله فرق می‌کند.

اگر کسی فضای جامعه را ناامن کند و کسی را به قتل برساند، حتی اگر صاحب دم راضی شود، قاضی می‌تواند بگوید: «شما راضی شده‌اید؛ ولی من به عنوان حاکمیت و حفظ‌کننده امنیت جامعه، حکم اعدام او را صادر می‌کنم.»

برکات اجتماعی حس انتقام، بحث جداگانه‌ای است و جای خود را دارد. از نگاه فردی هم، در جایی که فرد باید ببخشد، آن بحث در اینجا مورد نظر نیست. سخن درباره عرصه اجتماعی است؛ به‌ویژه در موقعیت‌هایی که امروز با آن روبه‌رو هستیم؛ شهدایی که در راه امنیت، آگاهانه هدف قرار گرفته و کشته شده‌اند. بیشتر شهدای برجسته ما نشانه‌گیری و ترور شده‌اند.

حکم قصاص و مسئله انتقام، در جامعه ما امروز اهمیتی بسیار بیشتر از دوران دفاع مقدس پیدا کرده است. در دفاع مقدس، ما دویست هزار و اندی شهید دادیم؛ اما نوع قتل و کیفیت آن، در بحث قصاص و انتقام بسیار اثرگذار است.

در چنین شرایطی، ما از نظر درونی باید چه نسبتی با خون‌خواهی و انتقام برقرار کنیم؟ اگر کسی در درون خود احساس کند که با حس انتقام و خون‌خواهی فاصله دارد، باید در خود تجدید نظر کند؛ زیرا ممکن است ترس‌ها و ضعف‌های



ما باعث شده باشند که ذهنمان به سمت کوتاه آمدن برود. همچنین اگر مسئولان از انتقام سخن نگویند، در معرض اتهام قرار می‌گیرند؛ این پرسش پیش می‌آید که نکند احساس ضعف می‌کنند. همین احساس ضعف، زیان بزرگی دارد؛ حتی گاهی زیان آن از خودِ ضعف بیشتر است.

اگر در وجود انسان این حس شکل نگیرد، می‌تواند نشانه چند مسئله خطرناک باشد: یکی ترس، دیگری راحت‌طلبی؛ اینکه انسان بخواهد برای توجیه یا تأمین امنیت خود، از احساس انتقام چشم‌پوشی کند. انتقام یعنی ورود به یک درگیری؛ یعنی گشودن باب یک مواجهه.

یکی دیگر از عواملی که ممکن است پشتِ نبودن این حس انتقام پنهان باشد، کمبود محبت است. وقتی محبت به ولیّ خدا، محبت به سرداران شهید، محبت به فرزندان این سرزمین و محبت به انسان‌ها در دل انسان موج بزند، او نمی‌تواند نسبت به حس انتقام بی‌تفاوت باشد. کسی که این حس در او ضعیف می‌شود، ممکن است در معرض چنین اتهام‌هایی قرار بگیرد.

این، در واقع، یک امتحان الهی است که پیش روی انسان قرار می‌گیرد؛ جایی که انسان ناگزیر است واکنشی نشان بدهد. به طور کلی، برخی افراد و تیپ‌های شخصیتی همیشه از قرار گرفتن در موقعیت‌هایی که نیازمند واکنش است، فرار می‌کنند. ترجیح می‌دهند اصلاً در چنین موقعیتی قرار نگیرند تا مجبور به تصمیم‌گیری و عکس‌العمل نشوند.

« امتحان امت بعد از پیامبر اکرم ﷺ »

در تاریخ اسلام، یکی از امتحان‌های بزرگ در همان امتی

رخ داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنیان گذاشت. پیامبر، امت‌سازی کرد؛ بلکه بالاتر از آن، می‌توان گفت تاریخ بشر به دو بخش تقسیم می‌شود: همه پیامبران پیش از پیامبر اکرم، و از پیامبر اکرم تا پایان تاریخ.

در چنین لحظه حساس تاریخی، هر اتفاقی باید با دقت و حساسیت دیده شود. یکی از اتفاق‌های بسیار مهم، که سال‌ها طول کشید، شاید دست‌کم سی سال و بلکه بیشتر، این بود که مؤمنان به سمت انفعال کشیده شدند. در برابر ظلم و جنایت، باید واکنش نشان می‌دادند؛ اما عافیت‌طلبی به انسان می‌گوید: «واکنش نشان نده.»

اولین کسی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را وادار کرد واکنش نشان بدهند، حضرت زهرا علیها السلام بود. ایشان این امتحان را در قالب مسئله‌ای مطرح کردند که به شدت غیرسیاسی به نظر می‌رسید، و آن، مسئله فدک بود.

وقتی حضرت زهرا علیها السلام فدک را مطرح کردند، دیگر کسی نمی‌توانست بهانه بیاورد و بگوید مسئله سیاسی است، یا جبهه حق نیروی کافی ندارد، یا بهانه‌هایی از این دست. حضرت فرمودند: «من دختر پیامبر شما هستم. شرایطی که پیش آمده، چه معنایی دارد؟»

چهل شب در خانه‌ها رفتند؛ و این کار چقدر سخت بود. جز چهار نفر، کسی همراهی نکرد؛ حتی یکی از همین چهار نفر هم روز اول و دوم نیامد و روز سوم آمد. بقیه همه منفعل شدند؛ یعنی از واکنش درست و لازم، سرباز زدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وقتی به حکومت رسیدند و حکومتشان با جنگ جمل و اهل جمل آغاز شد، دوباره از



مؤمنان خواستند که موضع خود را نشان بدهند. چرا؟ چون سخت‌ترین امتحان‌ها همین جاست. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان ما بودند، معلوم نبود ما چگونه می‌توانستیم واکنش نشان بدهیم. کسانی که تا دیروز در مدینه کنار هم زندگی می‌کردند، اکنون در برابر هم شمشیر کشیده بودند. اما اینجا مظلومیتی وجود داشت و از مردم خواسته شد در برابر آن واکنش نشان بدهند.

واکنش نشان دادن، به طور کلی کار دشواری است؛ به‌ویژه واکنشی که انسان را از مسیر عادی زندگی خارج کند. اینکه انسان بگوید: «تو کاری نداشته باش؛ اهل سازش باش؛ بگذار من وارد ماجرا نشوم»، رویه‌ای است که در انسان‌های ضعیف دیده می‌شود. خدا به ما رحم کند وقتی می‌خواهد ما را از همین انفعال بیرون بیاورد؛ انفعالی که معنایش این است که انسان در برابر وضعیتی که در آن قرار گرفته، واکنشی نشان ندهد.

انسان شجاع کسی است که جرئت انتقام گرفتن دارد؛ یعنی جرئت دارد دوباره باب درگیری را باز کند و مواجهه را از سر بگیرد. وگرنه انتقام گرفتن در میانه درگیری، کار چندان دشواری نیست و امتحان سنگینی به شمار نمی‌آید.

معمولاً کسانی که می‌خواهند از قصاص بگذرند، می‌گویند: «اکنون دیگر گذشته است.» در زندگی فردی، ممکن است چنین سخنانی جای خود را داشته باشد و گذشت هم امر ارزشمندی است. اما در زندگی اجتماعی، چنین گذشتی همیشه پسندیده نیست. فعلاً سخن از آثار گذشت‌های نابجای اجتماعی نیست؛ بحث درباره فرد است. فردی که



بی‌دردسری را ترجیح می‌دهد، باید ببیند این ضعف از کجا در او پدید آمده است. این احساس ضعف را از کجا آورده است؟

« آیه قرآن درباره قتل مظلوم و ولی دم

خداوند متعال در یک آیه قرآن، درباره انتقام گرفتن، که اتفاقاً در روایات فرموده‌اند تأویل این آیه، درباره امام حسین علیه السلام و انتقام خون ایشان است، می‌فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا، فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا (اسراء ۳۳)

در این آیه، به «منصور» اشاره شده است. کسی که مظلومانه به قتل برسد، باید حق او گرفته شود. خداوند به ولی دم او این قدرت را می‌دهد. در پایان آیه آمده است: «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا»

در روایات فرموده‌اند که این، یعنی امام زمان علیه السلام، و او منصور است. به عبارت‌های مختلف درباره امام زمان علیه السلام گفته شده است که او منصور است. یکی از شعارها، «یا لثارات الحسین» است؛ یعنی انتقام خون اباعبدالله. یکی از شعارها هنگام ظهور چیست؟ «یا منصور، أَمِثْ أَمِثْ»؛ ای منصور، بمیران، بمیران؛ یعنی به قتل برسان آن را که باید به قتل برسانی. این هم اشاره‌ای به همین آیه دارد.^۲

به طور کلی هم می‌شود از این آیه برداشت کرد که کسی که وارد میدان انتقام می‌شود، مورد حمایت خداست؛ مخصوصاً انتقام از مظلوم.

۱. عَنْ الزَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَاعِ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ... إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ (أما، صدوق، ص ۱۳۰)

۲. البرهان في تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۵۲۹



ممکن است این سخن، به صورت نظری، طبیعی جلوه کند که انسان از مظلوم دفاع کند؛ اما در میدان عمل چنین نیست. مظلوم، در نظر و فرهنگ و فکر، طرفدار دارد و اصلاً محبوب می‌شود. اما وقتی نوبت به انتقام مظلوم می‌رسد، میان ادعا و عمل فاصله می‌افتد. چرا؟ زیرا گرد مظلوم، خطری شکل می‌گیرد؛ خطری که بالاخره وجود دارد و بعضی‌ها در برابر آن عقب‌نشینی می‌کنند.

« انتقام و تربیت انسان قوی »

اگر ما برای جامعه خود فرهنگ نیرومندی می‌خواهیم، اگر می‌خواهیم انسان‌های قوی تربیت کنیم، اگر بنا داریم ضعف‌ها و ترس‌ها را از میان برداریم و انسان‌هایی مستقل، محکم و مقاوم پرورش دهیم، باید به این سمت حرکت کنیم. زمینه این روحیه در ایرانی‌ها وجود دارد. تاریخ حماسه‌سرایی‌های فردوسی، صحنه‌های درخشان تاریخی و تمدنی ما، و مجموعه تجربه‌هایی که این ملت پشت سر گذاشته، همه نشان می‌دهد که چنین ظرفیتی در این جامعه هست. شهرت و جایگاهی هم که امروز، بحمدالله، در جهان پیدا شده، مؤید همین حقیقت است.

اگر می‌خواهیم بسیاری از مشکلات اجتماعی و حتی بسیاری از مشکلات دینی‌مان حل شود، باید جوشش دادخواهی، قصاص و انتقام از ظلم را در فرهنگ و فکر تک‌تک افراد جامعه، و در دل و جان مردم، زنده کنیم. این یک عنصر کلیدی است؛ عنصری که می‌تواند جامعه را از ضعف، ترس و انفعال بیرون بیاورد.



اینکه انتقام یا قصاص چه زمانی و چگونه تحقق پیدا می‌کند، و احکام و مسائل فقهی و شیعی آن چیست، بحث جداگانه‌ای است و جای خود را دارد. فعلاً سخن درباره آن جنبه نیست؛ اما اصل این معنا باید در فکر، فرهنگ و تربیت جامعه حضور داشته باشد.

نباید این‌گونه باشد که بگوییم: «دعای ندبه چیست؟ کربلا چیست؟ هر وقت خدا صلاح بداند، خودش اقدام می‌کند؛ شما لازم نیست دخالت کنید.»

درست است؛ خداوند هر زمان بخواهد، در فرهنگ جامعه اثر می‌گذارد و اقدام می‌کند. اما پرسش این است: چرا برخی با اصل سخن گفتن از انتقام مخالف‌اند؟ چرا می‌گویند هر وقت فرمانده نظامی تشخیص داد، اقدام می‌کند و این مسئله به ما ربطی ندارد؟ اصلاً چرا در این موضوع دخالت می‌کنی؟

هر انسان باید بداند با امام زمان خود چه نسبتی دارد. خود فرهنگ انتقام به انسان می‌گوید: «برو و بگو؛ تو باید این معنا را زنده نگه داری.» انسان باید در درون خود حیات داشته باشد. آن ضعف و ترس، چیزی جز مرگ درونی نیست. برادر، مرگی بدتر از این نیست که انسان در درون خود، تکلیفش را با چنین مسئله‌ای روشن نکرده باشد.

چه باید کرد؟ باید از خدا بخواهیم که جزء منتقمان خون اباعبدالله الحسین (علیه السلام) باشیم. در هر زیارت عاشورا، دوباره این معنا را طلب می‌کنیم. این چقدر انسان‌ساز است! اگر از نگاه تربیتی به زیارت عاشورا، دعای ندبه و این صحنه تاریخی شکل گرفته در فرهنگ شیعه نگاه کنیم، می‌بینیم چه اثر عمیقی بر روح انسان دارد.



حتی اگر کسی از بیرون به این فرهنگ نگاه کند و بگوید: من فعلاً کاری به حقانیت و مظلومیت سیدالشهدا ندارم، یا درباره واقعیت و آرمانی بودن امام زمان شیعیان بحثی ندارم؛ باز هم می‌تواند بفهمد که همین ذکر، همین طلب و همین احساس، بسیاری از مشکلات روحی انسان را درمان می‌کند. بسیاری از مشکلات انسان ریشه‌هایی دارند که در ظاهر، به هم بی‌ارتباط به نظر می‌رسند. مثلاً پیاده‌روی می‌تواند به سلامت قلب کمک کند و گرفتگی‌های درونی را کاهش دهد. گاهی بخشی از زندگی ظاهراً هیچ ربطی به بخش دیگر ندارد؛ مثلاً سردرد داری، اما احتمال دارد ریشه‌اش در مشکل گوارشی باشد. می‌گویی: «سر من درد می‌کند؛ این چه ربطی به روده دارد؟» اما در واقع، اجزای وجود انسان به هم پیوسته‌اند. وقتی این دستگاه درست تنظیم شود، انسان دوباره حیات پیدا می‌کند.

« حس انتقام؛ عامل حیات جامعه

درباره حس انتقام، بعضی‌ها آمادگی دارند این حس را به شدت تخریب کنند و زیر سؤال ببرند. اما سخن از رفتار بی‌حساب نیست؛ سخن از حسی است که در دل کسی شکل می‌گیرد که مظلوم را دوست دارد و از ظلم متنفر است. این حس، عامل حیات جامعه است.

یکی از چیزهایی که در طول این سال‌ها، آن را نشانه مرگ انسانیت در تمدن غرب دانسته‌اند، همین بی‌تفاوتی اجتماعی است. نمونه‌ها و آزمایش‌های متعددی هم در این زمینه مطرح شده است. مثلاً حادثه‌ای در جایی از دنیا رخ داده؛ کسی در یک آپارتمان فریاد می‌زده و کمک می‌خواسته،



دزدی یا جنایتی نیم ساعت طول کشیده، ده‌ها همسایه شاهد ماجرا بوده‌اند، اما نه کسی به پلیس خبر داده و نه کسی برای کمک جلو آمده است. این را علامت مرگ جامعه آمریکایی و غربی اعلام کردند.

چه حسی نسبت به مظلوم داری؟ چه حسی نسبت به ظالم داری؟ قصاص، حیات‌بخش است. بخشی از این حیات، در درون خود جامعه است. جامعه مرده، اگر قصاص نداشته باشد، مظلوم‌نهاد می‌شود. قرآن می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره، ۱۷۹)

باید جهان را برای موضوع انتقام، پر از نمادها و نمایش‌های هنری کرد و آن را در معرض افکار عمومی جهان قرار داد. اگر این فریاد انتقام جهانی نشود، جامعه مرده است. اصلاً برای جامعه ما زشت است؛ بد قضاوت خواهند کرد. در این صورت مردم جهان حق دارند بسیاری از فضائل ما را نادیده بگیرند و بسیاری از خوبی‌ها و فریادهای حماسی ما را نشنیده بگیرند. این وضعیت بسیار بد است. نباید راه را تا نیمه طی کرد. باید روی این موضوع، رسالتی خاص و ویژه داشت.

« حساسیت انسانی در برابر مظلوم

ممکن است کسی بگوید: «نه، من سیاسی نیستم.» انسان که هستی! مظلوم را که می‌فهمی!

یکی از کارکردهای شهادت این است که کسانی را درگیر می‌کند که دین ندارند، یا راه دینداران را قبول ندارند. بسیاری که جنبه‌های سیاسی دین را قبول ندارند، وقتی می‌بینند این بچه مظلومانه کشته شد، از آن جنبش جدا می‌شوند.

در نقلی از یکی از لیدرها آمده است که نحوه شهادت شهید



آرمان او را متحول کرد. یکی از کارکردهای شهادت همین است که اگر هیچ راهی برای تبیین نباشد، شهید با شهادت خود به حقانیت شهادت می‌دهد و در انسان‌های سالم، که نوری در قلبشان دارند، پذیرفته می‌شود.

حس انتقام، از نظر روانی، علامت سلامت است و سلامت و رشد روحی به دنبال می‌آورد. برای تأمین سلامت روحی جامعه، برای زنده نگه داشتن غرور، غیرت و عزت انسان‌ها، سرمایه‌ای بالاتر از خون شهید وجود ندارد. هیچ هزینه‌ای به اندازه خون شهید نمی‌تواند جامعه را بیدار کند، روح‌ها را زنده نگه دارد و انسان‌ها را از ضعف و بی‌تفاوتی بیرون بیاورد. چیزی برتر از این در اختیار ما نیست.

از خون شهید می‌توان برای فرماندهی روح مردم، فرهنگ جامعه و اصلاح مشکلات روحی، روانی و شخصیتی افراد جامعه استفاده کرد؛ ظرفیتی بهتر از این وجود ندارد. اگر از این ظرفیت استفاده نشود، کوتاهی شده است. شهید می‌تواند صد درصد یک نفر را تکان بدهد؛ بقیه عوامل، همه پایین‌ترند و شاید ده درصد بتوانند افراد را تکان بدهند. پس چرا از این فرصت استفاده نشود؟

باید درباره انتقام و خون‌خواهی، عمیق و انسانی سخن گفت. بی‌تفاوتی نسبت به این معنا قابل تحمل نیست. در ادبیات فارسی هم آمده است:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی
پیش از سعدی هم همین معنا وجود داشته است. جوان‌ها شعر بسازند و ذاکران اهل بیت علیهم‌السلام بخوانند. باور کنید بسیاری علیه این‌گونه سخن گفتن‌ها قیام می‌کردند،



حرف‌های بی‌ربط می‌زدند و دعوت می‌کردند که چنین شعری خوانده نشود. اما در تاریخ ادبیات ایران ثبت شده است: آدمی از آدمیت خواهد افتاد اگر بی‌غم باشد.

«جامعه بی‌درد، مسئول بی‌درد تولید می‌کند»

شاگردان خودش اهل فضل بودند. بعد این آقا رفت و دید یک سینی غذا هم کنار گذاشته شده است. گفت: «استاد، سلام علیکم. من چه کار کردم؟» گفت: «همسایه‌ات گرسنه است.» گفت: «فلان آقا، من خبر نداشتم.» گفت: «اگر خبر داشتی، که من می‌گفتم آدم نیستی. خجالت نمی‌کشی خبر نداشتی چند وقت است غذا نخورده‌اند؟» گفت: «چشم آقا، چشم آقا.» گفت: «خبر نداشتی؟ اگر خبر داشتی که بدتر بود.» در جامعه، انسان‌هایی لازم است که نسبت به درد دیگران متأثر شوند. قله و عمود این معنا همین جاست. اگر مردم نسبت به مظلوم حساس نباشند، هیچ دولتی نمی‌تواند این جامعه را خوشبخت کند؛ و همیشه از میان توده‌های همین مردم، بی‌دردترین‌ها به مسئولیت جامعه می‌رسند.

جامعه‌ای که انسان‌ها در آن نسبت به هم بی‌درد باشند، غالباً پست‌ترین افرادش مسئول جامعه می‌شوند. جامعه‌ای که در آن اکثر انسان‌ها بی‌درد و بی‌حس باشند، اکثریت مسئولانش نیز بی‌درد و بی‌غم خواهند بود. بعد چگونه می‌توان توقع داشت مشکلات جامعه حل شود؟

اکنون تکلیف چیست؟ وقتی شهیدی روی دست جامعه است و مظلومی در میان است، باید پای او ایستاد. این فرصت را نباید از دست داد. هزار مشکل دیگر با همین شهید و مظلوم اصلاح می‌شود. باید پای انتقامش ایستاد. موضوع، عمیق



است؛ ساده نیست.

در اینجا بحث از بُعد انقلابی‌گری موضوع یا بُعد الهی و دینی آن نیست. جامعه باید پیشرفت کند؛ جامعه با بی‌حسی پیشرفت نمی‌کند. همه باید دلسوز هم باشند. اگر چنین نباشد، جامعه با هیچ قانونی پیشرفت نخواهد کرد.

بعید است در این جمع کسی بگوید: «چرا ملت‌ها پیشرفت نکردند؟ مگر چین پیشرفت نکرده؟» چین جز با آن نحوه مدیریت دیکتاتوری حزبی، که هیچ‌کدام از ما نمی‌پسندیم، پیشرفت نکرده است.

بعید است کسی در جامعه ما این سرزمین‌های کوچک و شهرستان‌هایی را که نام کشور بر آن‌ها گذاشته شده مثال بزند و بگوید: «دبی مثلاً پیشرفت نکرده؟» آن‌ها جز با بردگی، و به قول اربابان‌شان، گاو شیرده شدن، چیزی نیستند. گاو شیرده شدن را که کسی پیشرفت نمی‌نامد.

اگر بخواهیم این نگاه سطحی را کنار بگذاریم و جامعه پیشرفت کند، آحاد جامعه باید فرهنگ همدلی داشته باشند. این فرهنگ همدلی باید از جایی در جامعه تزریق شود؛ و چه چیزی بالاتر از متأثر بودن در برابر قتل مظلومانه است؟

« خون شهید و آباد شدن جامعه

خدا در انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، سرمایه‌ای به ما داده است. امام شهید را دیدید؟ شاید ده کتاب غیر از کتاب‌های شهدا تقریظ کرده باشد، اما شاید صد و خرده‌ای کتاب درباره خاطرات شهدا تقریظ زده است؛ رقم دقیق آن اکنون محل بحث نیست. چرا؟ چون هیچ چیزی مثل شهدا جامعه را آباد نمی‌کند.

انسان حساس می شود. از کوچک ترین حساسیتی که نسبت به خون مظلوم پیدا می کند، حیات آغاز می شود. این سخن با مردمی است که حیات را در روضه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) حس می کنند؛ و نیز با غریبه هاست تا ببینند این روضه با انسان چه می کند. لا اله الا الله!

جزئیات کتک خوردن بچه های حسین (علیه السلام) را تا دیروز شنیده ای؛ مقدار لعن کردن و غضب تو نسبت به قاتلین کم بوده است. از امشب در روضه ها، مقدار غضب و لعن تو به ضاربین بچه های حسینی باید بیشتر شود.

در جلسات روضه، انتظار نداشته باشید رسانه های بین المللی بیایند خودشان را برای شما بکشند و بگویند: «وای، شما چه می کنید! وای، چه ملتی هستید!» آن ها تقدیر نمی کنند؛ دست صهیونیست هاست، اگر بتوانند می زنند. ولی شما بدانید در یک مسیر فوق العاده دارید حرکت می کنید.

اگر بسیار ساده سازی کنیم، کل دین به اندازه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) نمی تواند انسان سازی کند. حفظ شدن اسلام در متن هستی، حرکت و پویایی مردم است. اسلام حفظ شده است؛ یعنی این دین در جان ها جاری مانده است. جز با غضب ما برای قتل حسین (علیه السلام) و جز با روضه، چه چیزی ما را نگه می داشت؟

آیا در چنین شبی نباید روضه خواند؟ سخن گفته شد؛ گفت وگو انجام شد. روضه است که انسان می سازد. اما روضه چیست که می سازد؟ عزیز من، باید به متن مظلومیت رفت.



« روایت امام صادق علیه السلام درباره یاد مصائب امام حسین علیه السلام »

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستانشان، مسمع بن عبدالمک، فرمودند: «آیا به کربلا می روی؟» او گفت: «نه آقا.» حضرت فرمودند: «آیا حسین ما را یاد می کنی؟» گفت: «آری، آقا.»

این بخش روایت، فراموش نشدنی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «جزئیات مصائب حسین ما را پیش خودت تکرار می کنی و گریه هم می کنی؟» گفت: «وقتی جزئیات مصائب حسین شما را به یاد می آورم، گریه می کنم؛ حالم تغییر می کند؛ اهل خانه اثرش را در من می بینند.»

بعد خود آقا گریه کردند؛ آن قدر گریه کردند. بعد فرمودند: «خدا اشک تو را رحمت کند؛ تو از کسانی هستی که برای حسین ما گریه می کنی.»^۱

خدا روزی کند که این سخنان فهمیده شود؛ حسین ما چه حیات، حرکت و غضبی در انسان ایجاد می کند.

« روضه حضرت زینب علیه السلام »

نامرد! این بچه ها را سیلی زنید. این بچه ها در خانواده محترم بزرگ شده اند. این ها را روی خاک ها نکشید. این ها در آغوش مردان بزرگ و کریم بزرگ شده اند.

امشب فرمودند زینب بخوانیم؛ زینب بخوانیم. آیا می دانید زینب علیه السلام چه مصیبت هایی را تحمل کرد که حسین علیه السلام تحمل نکرد؟

آن نامرد گفت: «می خواهم به شما بگویم که حسین زنده

۱. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، باب ۳۲، حدیث ۶



است یا نه.» رفت نزدیک علقمه و قتلگاه، فریاد زد؛ آن ملعون گفت: «به خیمه‌های حسین حمله کنید!» دیدند حسین علیه السلام تکان خورد. گفت: «کار حسین تمام است؛ چون بحث خیمه‌ها آخرین حرفی بود که حسین زد.»

الهی بمیرم! یک تقاضا از دشمنش کرد. الهی همه عالم به فدای این تقاضای حسین مظلوم! تقاضایی که از همه مراحل مظلومیت بیشتر بود. فرمود: «جلوی چشم من به بچه‌ها حمله نکنید؛ بچه‌ها را نزنید.»

امام حسین علیه السلام، که برای عزت به شهادت رسید، آخر مجبور شد از دشمن تقاضا کند: «جلوی چشم من بچه‌ها را نزنید.» جلوی چشم خواهرش زینب، چقدر بچه‌ها را زدند؛ چقدر زینب علیه السلام تحمل کرد. الله!





• جلسه دوم:

• وقتی یک ملت خونخواه می شود

« خلاصه

وقتی قصاص و خونخواهی از جامعه گرفته شود، انسان‌ها ضعیف‌تر، ترسو‌تر و محتاط‌تر می‌شوند و جرئت ایستادن در برابر ظلم کاهش پیدا می‌کند. جامعه زنده، جامعه‌ای نیست که فقط از بالا اداره شود؛ مؤمنان وقتی مورد ظلم قرار می‌گیرند، از هم یاری می‌گیرند و در برابر ظلم می‌ایستند. اگر مردم نسبت به ظلم حساس نباشند، از کنار مظلوم می‌گذرند و مسئولیت را به دوش دیگران می‌اندازند. اما خونخواهی، مخصوصاً وقتی قتل اجتماعی است و افراد شاخص و امنیت‌بخش جامعه هدف قرار گرفته‌اند، وظیفه همه جامعه می‌شود. انتقام یعنی دشمن به جایی برسد که دیگر جرئت تعرض نداشته باشد؛ و این جرئت دشمن، با احساس عمومی مردم برای خونخواهی و ایستادن پای خون مظلوم از بین می‌رود.

« تمدن غرب و نقش صهیونیست‌ها

در ممالک مغرب‌زمین، در این تمدن دست‌ساز صهیونیستی، تمدن غرب بیش از آنکه نتیجه بالندگی فکر باشد هرچند آن فکر درست یا غلط، تجربه صرف یا فلسفه باشد دست‌ساز صهیونیست‌هاست. به نظر می‌رسد آنچه اکنون در تمدن غرب دیده می‌شود، محصول اندیشه بشر، چه تجربه و چه فلسفه، نیست.

چون در فلسفه، تجربه، علوم تجربی و علوم انسانی، مطالب فراوانی دیده می‌شود که ضد این وضعی است که اکنون در تمدن غرب وجود دارد. نفوذ صهیونیست‌ها موجب شده است که هرچه را می‌خواهند به این جامعه غالباً مسیحی القا کنند، آن را «علمی‌سازی» می‌کنند؛ یعنی می‌آیند و یک صورت علمی به آن می‌دهند و می‌گویند: «در فلسفه آمده است»، «در علوم اجتماعی آمده است»، و به این ترتیب مردم را فریب می‌دهند.

تاکنون پروژه‌های مهمی هم در غرب لو رفته و روشن شده است؛ مثل برهنگی‌ها و هرزگی‌هایی که اصلاً در فرهنگ غرب نبوده و هیچ ربطی هم به تمدنشان ندارد. اگر کسی بگوید این‌ها اقتضای مدرنیته است، باید گفت: نه؛ دست‌ساز است و این‌گونه شده است. البته درباره این موضوع سخن فراوان است؛ فعلاً به اجمال از آن می‌گذریم.

این چیزی که ما اکنون به عنوان تمدن غرب می‌بینیم، بیشتر تحت تأثیر صهیونیست‌هاست؛ همان یهودی‌هایی که خواسته‌اند مسیحی‌ها را تحت سلطه خودشان بیاورند. در این فرهنگ و در این تمدن، یکی از حرف‌هایی که زده شده،



حذف قصاص است.

« حذف قصاص و ضعیف شدن جامعه

یکی از نتایج حذف قصاص، که غیرقابل اغماض است و واقعاً نتیجه‌ای مضر برای جامعه به حساب می‌آید، این است که انسان‌ها در جامعه در مجموع ضعیف‌تر، ترسوتر و محتاط‌تر می‌شوند. در تمدنی که صهیونیست‌ها حاکم هستند، آنان دوست دارند انسان‌ها در مجموع محتاط‌تر شوند تا راحت‌تر بتوانند بر آن‌ها سیطره پیدا کنند.

در چنین جامعه‌ای، جرئت و جسارت مردم پایین می‌آید. مثلاً در مقابل پلیس، بسیار پرهراس‌تر ظاهر می‌شوند و استرس در زندگی‌شان جاری می‌شود. یکی از مستندسازهای مشهور بین‌المللی در آمریکا مستند مفصلی ساخته بود بخش‌هایی از آن را هم تلویزیون ما پخش کرد، شاید همه آن را که می‌گفت جامعه آمریکایی با ترس زندگی می‌کند.

این ترفند آن‌هاست. وقتی قصاص نباشد، جرئت قتل افزایش پیدا می‌کند، و وقتی جرئت قتل افزایش پیدا کرد، ضعیف‌ها بیشتر حساب می‌برند، حساب‌شده‌تر و محتاط‌تر زندگی می‌کنند، و اقویاً هم راحت‌تر بر آن‌ها مسلط می‌شوند. این شرایطی است که پیش آمده است.

این اثر ضعیف‌تر شدن انسان‌ها اهمیتش غیرقابل اغماض است و اصلش هم غیرقابل انکار است. ما نباید جامعه‌مان چنین جامعه‌ای شود. به‌طور کلی، حیات جامعه وقتی است که ترس و ضعف در آن جامعه کاسته شود.

« مقررات ترس آفرین و ضرورت قدرت اجتماعی

در کنار این، بسیاری از مقررات دیگر در جامعه، بسیاری از جرمه سازی ها و جرمه بازی ها نیز باید حذف شود؛ چون در مجموع سطح احتیاط را بالا می برند، سطح ترس را افزایش می دهند و مقدار ضعف را در انسان های ضعیف تقویت می کنند. جامعه ای که می خواهد قوی باشد، طبیعتاً افرادش هم باید قوی باشند.

در این زمینه سخنی وجود دارد: وقتی افراد قوی باشند، چگونه می شود آنان را اداره کرد؟ بعضی ها فکر می کنند باید انسان ها ضعیف یا ترسو باشند تا اداره کردنشان راحت شود. نه؛ اتفاقاً اگر همه افراد جامعه قوی باشند، خود آنان نظامی دیگر را فراهم می کنند.

درست است که اگر پلیس وحشی باشد و مردم ضعیف و ترسو باشند، نظم در آن جامعه راحت تر برقرار می شود؛ اما صورت دیگر این است که همه مردم قوی باشند و این قوت خود را با هم به مشارکت بگذارند.

« آیه ای درباره نصرت مؤمنان

این مطلب را می توان از یکی از آیات قرآن خواند. این آیه قرآن فوق العاده است. در سوره شوری آمده است، نه سوره حشر: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»؛ مؤمنان کسانی هستند که وقتی به آنان ستم شود، از همدیگر یاری می گیرند و در برابر ظلم می ایستند. این آیه در سوره شوری، آیه ۳۹ آمده است.

این نکته بسیار جالب است. تفسیر المیزان توضیح



می‌دهد؛ این عبارت را ببینید. می‌فرماید: چون همگی بر سر حق متفق‌اند و چون یک تن واحدند، قهراً اگر به یکی از ایشان ظلم شود، مثل این است که به همه آنان ظلم شده است؛ یک‌دل و یک‌جهت در مقابل آن ظلم مقاومت می‌کنند و نیروی خود را در یاری او به کار می‌بندند.

این یک عبارت ساده نیست؛ یک اصل تمدنی است. آیا پلیس باید نظم شهر را برقرار کند، یا قدرت هم‌افزای مؤمنان است که می‌خواهد نظم را در شهر برقرار کند؟ میان این دو فاصله بسیار است.

« مدرسه، نظم و تعاون »

این معنا باید در مدرسه‌ها تجربه شود. بچه‌های ما در مدرسه باید بسیاری از نقش‌های ناظم، و حتی معلم، را به عهده بگیرند. نظام اداری مدرسه ما دقیقاً منطبق با همان چیزی است که در تمدن غرب وجود دارد؛ چه بد برخورد شود و چه خوب برخورد شود، نظم‌دهنده و نظام‌بخش، یک عامل بالاسری است، نه اینکه بچه‌ها با تعاون خود این کار را انجام دهند.

نکته بسیار جالب این است که آیه می‌فرماید: اگر به اینان ستم و تجاوزی اصابت کند، از هم کمک می‌گیرند. چه کسانی از هم کمک می‌گیرند؟ کسانی که به هم کمک می‌کنند. اگر این فرهنگ نباشد و اگر این باب باز نباشد باب خون‌خواهی که اوجش قصاص، انتقام گرفتن و مجازات کردن است در واقع این آیه قرآن جایگاه خود را پیدا نمی‌کند.

« تفاوت امنیت مردمی با امنیت دولتی

اکنون ممکن است گفته شود: به جای قصاص و انتقام چه باید کرد؟ قانون می‌گذاریم تا دولت همه چیز را کنترل کند و افراد را مجازات کند.

میان این دو تفاوت فراوان است. وقتی مظلوم خودش ولایتی پیدا می‌کند و قدرتی برای مجازات کردن ظالم دارد، ماجرای مردمی‌تر می‌شود و دیگران هم به او کمک می‌کنند. این با آنکه نظامی از بالا بخواهد امنیت را برای همه فراهم کند، تفاوت دارد.

این امنیت، مردمی تأمین می‌شود و به نظر می‌رسد تفاوتش بسیار زیاد است؛ آن قدر زیاد که مثل شب و روز است.

« تجربه‌های امنیت مردمی در جامعه ما

در چند نوبت، امنیت جامعه ما مردمی شده است. یکی در آغاز انقلاب بود. رژیم ستمشاهی سینما رکس آبادان را آتش زد. این یک خط بود. آمدند با ایادی و اوباششان که قبلاً هم در جریان مصدق این کار را کرده بودند نظم شهر را به هم بزنند تا انقلابیون بگویند: «بگذار همین رژیم باشد؛ اگر نظم به هم بریزد، دیگر نمی‌شود زندگی کرد.»

این روش را در زمان مصدق انجام دادند. شعبان بی‌مخ‌ها آمدند و نظم شهر را به هم ریختند و همه به نظم ستمشاهی راضی شدند. این روش را در عراق اجرا کردند؛ این قدر ترور و انفجار انجام دادند که بسیار از مردم برگشتند و گفتند: «همان صدام بود بهتر بود.»

روش این است: ناامنی ایجاد می‌کنند، بعد می‌گویند یک

قدرت قاهره و یک قدرت غالبی بیاید نظم ایجاد کند؛ اکنون اگر خودش هم چهار تا ظلم کرد، مردم بی خیالش می شوند. مردم ما علیه این ترفند حرکت کردند. در کوران پیروزی انقلاب، واقعاً نظم شهر را عملاً خود بچه های انقلاب به دست گرفته بودند. یک جلوه آن این بود که مثلاً در زمستان، نفت را به خانه مردم می رساندند و کارهایی می کردند که دولت فقط نگاه می کرد و کسی نمی توانست نظم شهر را به هم بریزد. دولت هم توان ارائه چنین خدماتی را نداشت.

مرحله بعدی، در برابر ترورهایی بود که پس از انقلاب پیش آمد. می گویند ما ۱۷ هزار شهید ترور داریم. بسیج برای همان تشکیل شد؛ پیش از جنگ تشکیل شد. نقل شده است که به مردم اعتماد کردند و اسلحه را در محله ها بین مردم توزیع کردند. کافی بود در مسجد یک پایگاه وجود داشته باشد. باز هم مردم همان «يَنْتَصِرُونَ» بودند؛ همان نصرتی که مردم به همدیگر می رسانند.

بعد دفاع مقدس شد که دیگر بسیار سازمان دهی شده، باز هم مردم به میدان آمدند. پس از دفاع مقدس تا اکنون، مرزهای ما غالباً مردمی کنترل می شود؛ یعنی همان روستاهای مرزی مأموریت هایی در این زمینه دارند، دولت هم به آن ها هزینه و خدمات می دهد، و اینان آن سوی مرز را دقیق می شناسند. این روش بسیار بهتر از آن است که نیروی نظامی با تجهیزات و با مشکلات فراوان، بخواهد همه کار را انجام دهد. نیروی بومی و محلی در حفظ نظم بسیار مؤثر است.

آخرین تجربه ما هم همین حماسه نبرد رمضان بود که مردم آمدند در خیابان ها و کاری کارستان انجام دادند. هنوز



هم ظاهراً این مأموریت مردمی تمام نشده است.

« حساسیت مردم نسبت به ظلم

پس اینکه مردم نسبت به ظلم حساس باشند، بسیار مهم است. وقتی کسی را از یک خانواده می‌کشند، خدا به جای اینکه بفرماید او مسئولیتی ندارد و کنار برود و دولت باید حساب قاتل را برسد، به خود آن فرد قدرت می‌دهد؛ سلطان می‌دهد. همان آیه کریمه‌ای که شب گذشته خوانده شد، آیه انتقام است:

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا، فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ، إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»؛ هرکس مظلومانه کشته شود، ما برای ولی او سلطانی قرار داده‌ایم؛ پس نباید در کشتن زیاده‌روی کند، که او یاری شده است. این آیه در سوره اسراء، آیه ۳۳ آمده است.

ولی دم قدرت دارد؛ حتی می‌تواند ببخشد. در همین قتل‌های موردی، ولی دم قدرت دارد. این نیز جلوه‌ای از مردمی‌سازی ماجراست. قدر این دین نازنین، از این جهت، بسیار شناخته نشده است. بسیاری از مذهبی‌ها هنوز واقعاً باور نکرده‌اند که اداره جامعه، در یک جامعه دینی، بیشتر بر عهده مردم است.

امام شهید ما، در چند سخنرانی اخیرشان به‌ویژه در سال‌های اخیر بحث مشارکت دادن مردم در اداره امور را به اوج رسانده بودند. اگر از یک جامعه، قصاص و انتقام، آن هم با این صورت مردمی‌اش، گرفته شود، چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ در مجموع سطح ضعف انسان‌ها افزایش پیدا می‌کند، ترسشان بیشتر می‌شود، احتیاطشان بالا می‌رود، و

دیگر از هم رفع ظلم نمی‌کنند.

« بیماری بی‌حسی اجتماعی

این همان پدیده‌ای است که شب گذشته به آن اشاره شد و روان‌شناس‌ها در این زمینه، به‌عنوان یک بیماری بزرگ و معضل جدی اجتماعی، به آن پرداخته‌اند. نتایجی که روان‌شناسان درباره چرایی گرفتار شدن جامعه به این بیماری گرفته‌اند، فهرست‌وار قابل طرح است. بعضی از آن‌ها مهم‌ترند.

یکی از آن‌ها را «اثر تماشاگر» می‌گویند. چرا انسان‌ها خودشان را توجیه می‌کنند؟ چگونه راضی می‌شوند که جلوی چشمشان به کسی ظلم شود یا کسی کشته شود، و آنان ره‌ایش کنند؟ می‌گویند هرچه افراد بیشتری شاهد یک ظلم باشند، کمتر کسی احساس مسئولیت می‌کند که برای کمک به مظلوم وارد شود. بدتر شد! این‌گونه می‌گویند: «دیگران هستند.» مسئولیت را به عهده همدیگر می‌اندازند.

این‌ها بهانه‌هاست؛ همان ضعف و ترسی که دیشب گفتیم، اصل ماجراست. ولی این بهانه را می‌آورند.

یکی دیگر این است که از پیامدهایش می‌ترسند. حتی می‌گویند: «بابا، یک‌وقت قاتل است و وقتی من را زد چه؟ یک‌وقت دیدی دادگاه گفت اصلاً تو چرا دخالت کردی؟ یک‌وقت دیدی...» و الی آخر. از پیامدهایش می‌ترسند و سطح ترس افزایش پیدا می‌کند.

این موارد از آن جهت خوانده می‌شود که روشن شود روان‌شناسی کجا کم می‌آورد و دین واقعاً کجا به حیات بشر دستگیری می‌کند. واضح است که اینجا دقت‌های

خوبی وجود دارد، اما حرف اصلی گفته نمی‌شود. چرا؟ در حالی که بارها در دانش روان‌شناسی، علوم اجتماعی و دیگر علوم انسانی مطالبی دیده شده است که دانشمندان به آن رسیده‌اند و باید از آن تقدیر کرد. ولی اینجا نمونه‌ای از کم‌گویی وجود دارد؛ ببینید چه می‌کنند.

بعضی‌ها توجیه خودشان را این‌طور می‌گویند: «اگر من دخالت کنم، نظم جامعه به هم می‌ریزد.» یعنی اتکا می‌کنند به قانون و اینکه چیزهای دیگری باید بیاید و اینجا مشارکت من قانونی نیست؛ پس دخالتی نمی‌کنم.

بعضی‌های دیگر توجیه اخلاقی می‌کنند و می‌گویند: «اگر کسی به کسی ظلم کرد، پای خودش می‌خورد؛ مسئولیتش پای من نیست. این جهان، جهان عادل است.» اکنون خودش را کنار می‌کشد.

بعضی‌ها اصلاً یک «به من چه» بد اخلاقانه دارند: «به من چه؟ ربطی به من ندارد.» این هم یکی از عواملش است.

یکی دیگر هم این است که در مقابل ظلم، انسان‌هایی سکوت می‌کنند که در مجموع سطح اطاعتشان بالاست. کاش همین نکته را به اوج می‌رساندند و می‌گفتند جامعه‌ای که برده‌وار زندگی می‌کند، برده‌اش احساس مسئولیت ندارد. ولی اینجا در همین حد می‌گویند افراد به دلیل اطاعت از اقتدار، وقتی در ظالم هم اقتدار ببینند، جلو نمی‌روند و می‌گویند: «ما عادت کرده‌ایم از اقتدار تبعیت کنیم؛ چرا اینجا جلو برویم؟»

یا مثلاً اسمش را «همنوایی اجتماعی» می‌گذارند: «آن‌ها دخالت نکردند، من هم دخالت نکردم. اگر دخالت می‌کردند، من هم دخالت می‌کردم.»



این موارد بیان شد؛ موارد متعددی بود. اکثر موارد خوانده شد، هرچند عدد و رقم دقیق آن در اینجا محل بحث نیست.

« انتقام و خون خواهی در فرهنگ عمومی

جامعه به این ترتیب نسبت به حس انتقام بی حس می شود. اما اگر این حس انتقام بیدار شود، باید توجه کرد که کلمه «خون خواهی» و کلمه «انتقام»، تحت تأثیر فرهنگ غرب، هنوز در جامعه ما کلمه های آن چنان محترمی نیستند. قشرهایی بر اساس تفکر باطل غرب به آن ها حمله می کنند. ساده انگاری است اگر کسی گول این حرف ها را بخورد. اگر کسی اندیشمندانه نگاه کند، اتفاقاً می تواند از قصاص یا حس انتقام تقدیر کند و می فهمد چقدر برای فرهنگ جامعه و آحاد جامعه سالم است. ولی آن صهیونیست هایی که تمدن غرب را طراحی کرده و اداره می کنند، بلدند در پیپرنویس ها و در اندیشمندان سیاسی که البته اسمشان را اندیشمند هم نمی شود گذاشت، ولی حرف هایشان را اندیشمندانه می زنند دخالت کنند.

به نظر می رسد این توهم که اگر مسئله انتقام یا مسئله خون خواهی از جامعه حذف شود، جامعه فرهیخته تری خواهیم داشت، ناشی از اعمال نفوذ صهیونیست هاست؛ وگرنه انسان ها به طور طبیعی اگر در این باره فکر کنند، فوایدش را می فهمند؛ می فهمند چرا باید این احساس باشد. مردم هم مسئول اند. حتی آنجایی که قتل یک نفر رخ می دهد، خانواده اش مسئول است و دیگران باید خانواده او را کمک کنند: «ما کمکت می کنیم، تو انتقام بگیر.» این فضایی است که ایجاد می شود.



« قتل فردی و قتل اجتماعی »

آنچه تا اینجا بیان شد، طبیعتاً مربوط به جامعه‌ای است که در آن قتل‌های فردی اتفاق می‌افتد. اما قتل‌هایی که قتل اجتماعی است، بحث دیگری دارد.

قتل اجتماعی چیست؟ اینکه لیدرها، افراد شاخص، افراد مؤثر در حفظ امنیت جامعه، افراد مؤثر در فرهنگ جامعه، افراد مؤثر در حاکمیت، افراد مؤثر در علم، یا حتی افراد مؤثر در ثروت را بزنند. وقتی این‌گونه افراد را بزنند، اینجا قتل اجتماعی رخ داده است؛ قتل فردی نیست. آن وقت اینجا کل جامعه ولی دم است و کل جامعه باید برخیزد.

« چرا انتقام خون سیدالشهدا هنوز گرفته نشده است؟ »

چرا انتقام خون اباعبدالله الحسین علیه السلام گرفته نشده است، در حالی که شمر، عمر سعد، حرمله، خولی علیهم لعنة الله و امثال این‌ها به قتل رسیدند؟

آن‌ها قصاص شخصی شدند؛ چون این قتل، قتل یک امام بوده است و قصاص اجتماعی نشده است. قصاص اجتماعی چه می‌شود، کی می‌شود، و چگونه می‌شود؟ آن وقتی که امام در این جامعه امن باشد. به همین دلیل ما می‌گوییم پای رکاب امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، قصاص اتفاق می‌افتد.

حتی اگر در زمان امام صادق علیه السلام بنی‌امیه به‌کلی نابود شده باشند، هنوز قصاص محقق نشده است. وقتی آنان قتل اجتماعی می‌کنند، رهبر و افراد شاخص اجتماع را می‌زنند، بنیاد جامعه را فرو می‌ریزند و عمود خیمه جامعه را می‌زنند.

انتقام چه زمانی گرفته می‌شود؟ وقتی عمود خیمه جامعه در امنیت باشد.

در متون زیارتی هم این پیوند خون‌خواهی سیدالشهدا علیه السلام با امام هدایت و امام منصور آمده است؛ از جمله در زیارت عاشورا با تعبیر «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» و در دعای ندبه با تعبیر «أَيْنَ الظَّالِمُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ».

بنابراین، اگر گفته شود اسرائیل خون‌آشام هم از بین برود، آیا انتقام امام ما گرفته شده است؟ نه. باید به جایی رسید که قدرتی در جهان نباشد که بخواهد ما، مملکت ما و جامعه ما را ناامن کند و باز امام جامعه را بزند. وقتی این جرئت از بین رفت، انتقام گرفته شده است؛ نه اینکه امام ما پنهان شود. بله، این هنر ماست که امنیت را افزایش بدهیم و امامان را از دشمن پنهان کنیم، ولی این‌ها انتقام نیست.

انتقام ولی فقیه وقتی است که ولی فقیه در این جامعه راحت زندگی کند و کسی جرئت نکند به او تعدی کند. مثلاً اگر صهیونیست‌ها از بین بروند، اما ناوهای آمریکا در خلیج فارس باشند و با آن فاصله بتوانند پرواز کنند و افراد شاخص ما را بزنند، هنوز انتقام گرفته نشده است. قطعاً بخشی از انتقام، از بین بردن صهیونیست‌هاست؛ ولی قتل اجتماعی رخ داده است. قتل اجتماعی یعنی افراد شاخص این جامعه رازده‌اند و دیگر نباید بتوانند بزنند.

« ترس دشمن و ضرورت تشدید آن »

اکنون نتانیاهوی خبیث ملعون چه می‌گوید؟ می‌گوید مهم‌ترین دستاورد ما چون خودشان می‌دانند که دستاورد



زیادی ندارند و نزد افکار عمومی شکست خورده‌اند، و این جای شکر دارد؛ مردم ما گل کاشتند، نیروهای نظامی فوق‌العاده بودند، لطف خدا و نصرت خدا بود این است که: «در این عملیات‌ها، در نبرد با ایران، ترسمان لا اقل ریخت.» این سخن هم نشان می‌دهد کم آورده‌اند و هم در عین حال سخنی مهم و خطرناک است.

همین نکته مهم است. اکنون باید کاری کرد که این ترس تشدید شود؛ چون ترسی که قبلاً داشتند، مانعشان نشد. اکنون باید این ترس تشدید شود. باید انتقام گرفت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

« دل سوزی برای جامعه

از این طرف، وقتی انسان برای یک مقتول و یک مظلوم دل می‌سوزاند، این علامت آدمیت اوست؛ علامت انسانیت اوست؛ علامت وجدان اوست؛ علامت ایمان اوست. وقتی برای یک مظلوم دل می‌سوزاند، اما امام جامعه را می‌زنند، باید برای کل جامعه دل بسوزاند. آن وقت کسی که برای یک جامعه ۸۰ میلیونی دل نسوزاند، اگر جایی گفت «من برای یک نفر دل می‌سوزانم»، باید به او گفت: اول و آخر دروغگوهای عالم تویی؛ خودت را فریب داده‌ای. مگر می‌شود تو برای یک نفر دل بسوزانی؟

برخی برای یک نفر حالتی اخلاقی دارند؛ حتی نمونه‌هایش هم هست. برای بعضی از کشته‌شده‌های این درگیری‌ها، که آنان را هم دشمن موجب شده، حرارتشان بالاست؛ اما برای هزاران نفری که دشمن می‌زند، هیچ حسی ندارند. برای افراد شاخصی که امنیت جامعه به آنان وابسته است، هیچ حسی



ندارند. برای امام جامعه، که کلیت جامعه پشت سر اوست، هیچ حسی ندارند. اول و آخر دروغگوهای عالم این‌ها هستند. چگونه می‌توان چنین حسی داشت؟

بنابراین، این حس نسبت به انتقام به‌ویژه انتقام امام جامعه، و در رأس آن سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه السلام نشان می‌دهد انسان چقدر انسانیت و انسان‌ها را دوست دارد. اگر نسبت به خون مظلوم اباعبدالله الحسین علیه السلام حس انتقام نباشد، نشاید که نامت نهند آدمی؛ به مراتب بیشتر از اینکه نسبت به یک آدم معمولی بی‌حس باشی.

این بحث، تحلیلی انسانی است و هنوز کاری به دین و ایمان و این مسائل ندارد. اگر کسی اصلاً یک جامعه را بزند، گاندی را در هند بزنند، چه‌گوارا را در آمریکای لاتین بزنند، قهرمانشان را بزنند، رهبرشان را بزنند، اینجا کل جامعه ولی دم است و کل جامعه مظلوم واقع شده است. اینجا انسان باید حساس‌تر باشد تا وقتی که فقط یک نفر مظلوم می‌شود.

انتقام چنین فردی به چیست؟ به این است که امنیت رهبران، چهره‌های شاخص، امنیت‌بخش‌ها، فرماندهان و امثال این‌ها تأمین شود؛ دیگر کسی نتواند بزند. «نتواند بزند» یا «جرئت نکند بزند»؟

ممکن است تجهیزاتی وجود داشته باشد که اجازه ندهد دشمن بزند. یا روش‌هایی وجود داشته باشد، مثل پنهان کردن فرمانده، که موجب شود دشمن نتواند دسترسی پیدا کند. یا تجهیزاتی باشد که هر اقدامی دشمن می‌خواهد انجام دهد، باخبر شوید و همان منشأ صدور موشک و اسلحه و فلان را بزنید. اما با این‌ها هنوز انتقام محقق نشده است. باید کاری



کرد که او جرئت نکند. عظمتی باید به وجود بیاد. جرئت دشمن را چه چیزی از بین می برد؟ همین اهتمام عمومی، همین احساس عمومی برای خونخواهی، جرئت دشمن را از بین می برد. وگرنه اگر سیاستمدارهای شما بسیار مصر باشند، ولی مردم پای کار نباشند، دشمن می گوید: «چند نفرند؛ دم آنان را می بینیم، دوباره آنان را می زنیم.»

سیاستمدار را بازی دادن، سیاستمدار را کشتن، سیاستمدار را خوردن و سر سیاستمدار را زیر آب کردن که کاری ندارد. ولی وقتی ملت را ببینند، این ترس ایجاد می شود. یک ملت باید برای خونخواهی قیام کند و در این موضوع کم نگذارد. این برای جامعه بسیار امنیت بخش است؛ خصوصاً برای شهیدی که فرمانده است؛ اکنون فرمانده از هر جهتی باشد. ولی فقیه که جای خود را دارد، امام که جای خود را دارد، سیدالشهدا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هم جای خود را دارد.

به همین دلیل هنوز انتقام خونش گرفته نشده است. هر زمان امام زمانت، با آرامش و اقتدار، مبتنی بر وحشت و ترسی که دشمن دارد نه فقط تجهیزات و عملیات با امنیت در جامعهات زندگی کرد، انتقام خون سیدالشهدا گرفته شده است.

امام زمان، ^{قوله} ارواحنا، چگونه انتقام می گیرد؟ آیا ۳۱۳ نفر یک تیم قوی، مثلاً یک مافیا، تشکیل می دهند؟ نه؛ این، آن ابهت را ایجاد نمی کند. این ابهت با عموم مردم ایجاد می شود. لذا عموم مردم فریاد «یا لثاراتِ الحُسین» می دهند؛ یعنی به این سطح از شعور رسیده اند. در برخی منابع روایی درباره یاران حضرت قائم (علیه السلام) نیز تعبیر «شِعَارُهُمْ: یا لثاراتِ الحُسین» آمده

است؛ از جمله در بحارالأنوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۰۸.

« نمونه‌ای از اثر عزاداری

برای روشن شدن این معنا، نمونه‌ای کوچک قابل ذکر است. از بختیار، نخست‌وزیر آخری که شاه انتخاب کرده بود، پرسیدند: چرا هواپیمای امام را که داشت از فرانسه می‌آمد نزدیید؟ نمی‌توانستید بزنید؟

گفت: چرا، می‌توانستیم بزنیم؛ ولی اگر می‌زدیم، یک امام حسین دیگر درست می‌شد.

این همان حقیقتی است که باید به آن توجه کرد. البته او مسخره می‌کرد و می‌گفت: «۱۴۰۰ سال است سیدالشهدا را رها نکرده‌اند، بعد می‌خواهید من یک امامزاده شهید دیگر درست کنم؟» این برای او از هر چیز دیگری خطرناک‌تر بود.

این سینه‌زنی‌ها و عزاداری‌ها اثر خود را تا اینجا گذاشته‌اند؛ اما کافی نیست. کافی نیست که امام ما را شهید کردند. کافی نیست که کسی را شهید کردند. کافی نیست که فرمانده‌های ما را شهید کردند.

با قطع نظر از مصالح عمومی و امکانات، واقعاً درست این بود که وقتی امام ما را به شهادت رساندند، حتی پیش از او سیدحسن نصرالله را به شهادت رساندند، حتی پیش از آن فرماندهان ما را به شهادت رساندند، جای آن بود که بی‌محابا عمل کنیم.

اکنون ممکن است گفته شود اسلحه نداشتیم. بالاخره آن، مظلومیت تاریخی شیعه است. ممکن است گفته شود به دلیل مصالح کلانی نمی‌شد؛ مصالحی که شاید وجود داشته باشد. وگرنه اگر روح حساب این باشد که از نشان دادن عکس العمل



می ترسیدیم، این بسیار بد است. بسیار بد است. آقا، اینکه بگوییم می ترسیدیم نشان بدهیم، یعنی چه؟

« تجربه جنگ و بحث ترس از دشمن »

نمونه ای روشن می توان آورد. ظاهراً این در مصاحبه آقای محسن رضایی، فرمانده کل سپاه در دوران جنگ، تصریح شده است. سخن از خبر محرمانه نیست. رفتند و از آقای هاشمی رفسنجانی امکانات خواستند؛ این قدر اسلحه و لباس و پوتین. چون آن زمان تجهیزات این قدر نقش نداشت و نیروی زمینی خاکی هم بود، عملیات بسیار مؤثر بود.

گفتند: ما می خواهیم مثلاً ۱۰۰ هزار یا چند صد هزار بسیجی را عازم میدان کنیم؛ این مقدار کلاش می خواهیم. ظاهراً امکانش بوده و نگفته اند ما این تعداد نداریم. دیگر پوتین، لباس بسیجی و امثال این ها که بود؛ بچه ها وقتی به شهادت می رسیدند، طبیعتاً این ها می خواستند امکانات را کارآمد کنند. چون می دانستند صدای ها در همه جبهه ها نمی توانند مقاومت کنند.

گفتند این امکانات را بدهید تا ما یک عملیات بسیار بزرگ انجام بدهیم. ظاهراً آقای هاشمی گفته بودند: « این گونه عملیات کنید، به بغداد می رسید. » فرمانده ها گفتند: « برسیم به بغداد؛ چه اشکالی دارد؟ » گفتند: « نه، اگر برسید به بغداد، آمریکا می آید و به ما بمب می زند. »

واقعاً؟ یعنی به خاطر این بوده؟ ببخشید؛ این مسئله برای کسانی که فضای جبهه را دیده اند، فراموش شدنی نیست. پس از آنکه آن عملیات گسترده انجام نشد تا کار تمام شود، در عملیات های متعددی شرکت شد؛ بچه های فراوانی



شیمیایی شدند، هزاران نفر اسیر شدند، شلمچه. وقتی آن صحنه‌ها دیده می‌شود، این پرسش پیش می‌آید: آیا می‌شد با ترس از یک ترس موهوم، جلوی آن‌ها را گرفت؟ بر اساس همین نگاه، اگر آن تفکر امروز بود، حتماً می‌گفت: «اسرائیل را نزنید؛ اگر بزنید، هم خودش بمب اتم دارد و می‌دانید وحشی هم هست، هم آمریکا دارد و می‌زنند.» دیدید که زدیم و نزدند. بالاخره معادلات این‌گونه نیست که راحت هر غلطی بکنند.

آن زمان به نظر می‌رسد اشتباه شد، اگر این استدلال بوده باشد. عین این مصاحبه گفته شده است. باید رعبی در دل دشمن ایجاد کرد؛ دشمن دفاع نخواهد کرد. اگر این رعب ایجاد نشود، فاجعه‌آمیزترین شرایط پیش می‌آید.

« بازار شام، امام سجاد علیه السلام و مسئولیت مردم

در بازار شام، کسی نزدیک امام سجاد علیه السلام آمد. واقعاً اگر کسی در بازار شام نزد امام سجاد آمده باشد و گفته باشد: «آقا، من نمی‌توانم این بساط را جمع کنم، بر دشمن شمشیر بکشم، نابودشان کنم و شما را نجات بدهم»، طبیعتاً راست می‌گوید؛ شام این‌گونه است.

ولی لعنت به مردم کوفه‌ای که نگاه کردند زینب و بچه‌های حسین را بردند و قیام نکردند. سخن از آن چند هزار نفری نیست که سه چهار سال بعد قیام کردند؛ اما شما که کربلا نیامدید، لااقل در کوفه کار را تمام می‌کردید. داشتید فکر می‌کردید؟ چقدر کندذهن بودید؟ چقدر دیر به نتیجه رسیدید؟ کاش همان جا امنیت امام‌های ما بهتر فراهم می‌شد. وقتی سرهای مطهر به کوفه رسید و این اهل بیت عصمت



و طهارت را با آن وضعیت آوردند، دو تا چهار هزار نفر استعداد قیام داشتند؛ که بعداً هم قیام کردند و همه‌شان هم شهید شدند. همان‌جا باید این کار را می‌کردند.

این گفت‌وگو، جلسه روضه را از حالت عادی و مراسمی بیرون می‌آورد. چه اتفاقی در جوش می‌افتد؟ این فقط یک سوگواری نیست؛ یک گفت‌وگوست. ولی این کار را نکردند. گذاشتند از جلوی چشمشان عبور کنند. آدم چه بگوید؟

برای همین باید سینه زد. ذاکران اهل بیت و شاعران اهل بیت، که بر لبان شما الهامات الهی جاری است، برای ما روضه بسازید، نوحه بسازید، عبارت‌هایی بگویید تا بتوانیم غصه بخوریم.

برای چه؟ برای آن مردمی که تماشا کردند؛ سنگ نزدند، ولی تماشا کردند و زینب از جلوی‌شان با حالت اسارت عبور کرد. برای آنان که سنگ می‌زنند، روضه درست شده و نوحه درست شده، ولی کافی نیست. این‌ها را هم بگویید.

در هر شهری که می‌آمدند دست‌کم در شهرهای عراق نوشته‌اند مردم دو دسته می‌شدند: عده‌ای گریه می‌کردند و عده‌ای سنگ می‌زدند و توهین می‌کردند.

الهی فدایت شوم، یا امیرالمؤمنین! برای دختری که خلخال از پایش کنده بودند، و مسلمان هم نبود، آن‌گونه صدا زدی که: اگر مسلمانی از شنیدن این ماجرا از غصه بمیرد، ملامت ندارد؛ بلکه نزد من سزاوار است. این مضمون در خطبه ۲۷ نهج البلاغه آمده است.

یا امیرالمؤمنین! آیا داشتی بچه‌های خودت را می‌گفتی که از این کوفه عبور می‌کنند و کسی تغیّر نشان نمی‌دهد؟ چرا



نفهمیدیم تو داری کجا را می بینی و می زنی؟ هنوز هم برایش نوحه نساخته ایم؛ هنوز هم برایش روضه نخوانده ایم.

« روضه امام سجاد علیه السلام در شام

ای امام سجاد! الهی بمیرم که زنجیر را از گردن شما برنداشتند. مردم کوفه هم همین طور بودند. باز در شام، یک نفر نزد آقا رسید و گفت: «آقا، کاری هست انجام بدهم؟»
 بین کار به کجا رسیده است. آقا فرمود: «درهم و دیناری داری پیشت؟» گفت: «آقا، مختصر دارم.» فرمود: «پول به این نیزه دارها بده تا سرها را از میان زن ها بیرون ببرند.»
 درباره مصائب اهل بیت علیهم السلام در شام، از جمله قرار دادن سرهای شهدا در میان کجاوه های زنان، نقل هایی در منابع مقتل و نقل های روضه ای آمده است؛ از جمله نقل منسوب به امام سجاد علیه السلام خطاب به نعمان بن منذر مدائنی درباره هفت مصیبت شام.

نمی توان این روضه را بی رحمانه خواند. اگر حجاب این خانم ها کامل بود، دیگر این غصه امام سجاد، شاید غصه زیادی به جایی نبود. اگر چهره هایشان معلوم نبود... دورت بگردم، ظاهراً حجاب ایده آل نبوده است؛ بیش از این نباید گفت.

آن شخص گفت: «آقا، کار دیگر چه هست؟» فرمود: «اگر دستمالی داری، زیر این زنجیری که روی گردن من است بگذار.»

علی لعنة الله علی القوم الظالمین.



